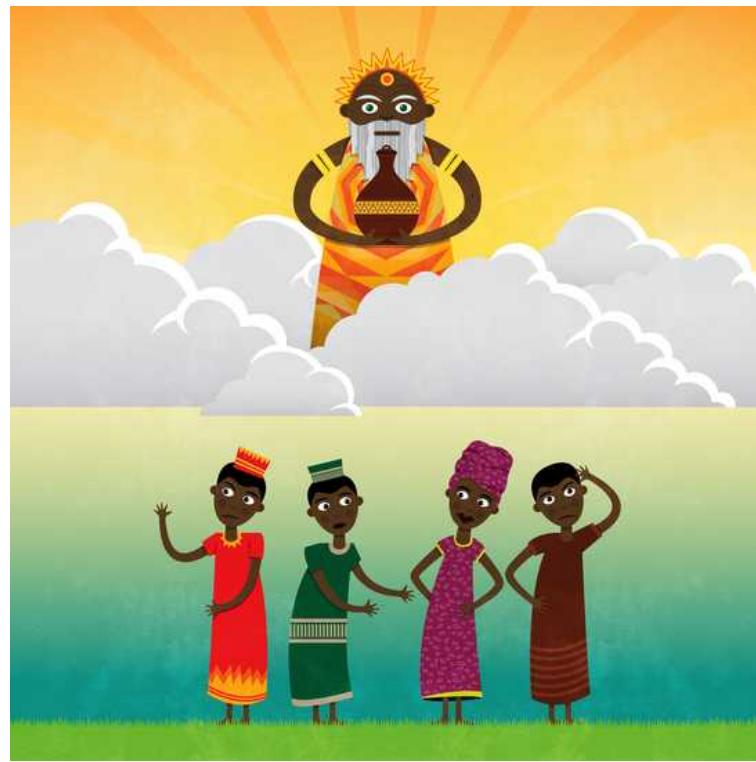


آنانسی و خرد

Anansi and Wisdom



- ✎ Ghanaian folktale
- ☞ Wiehan de Jager
- ☞ Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)
- 🔊 3
- 💬 دری prs / English en



در زهن‌هی خیلی خیلی قدیم مردم هیچ چیزی نمی‌دانستند. آن‌هی نمی‌دانستند که چطور محصولات کشاورزی را بکرند، یا چطور ابزارهای فلزی بسازند. خدای نیامه در آسهن‌هی دلم به همه‌ی دنیا بود. او تهم این دانش را در یک کوزه‌ی سفالی، امن نگه داشته بود.

...

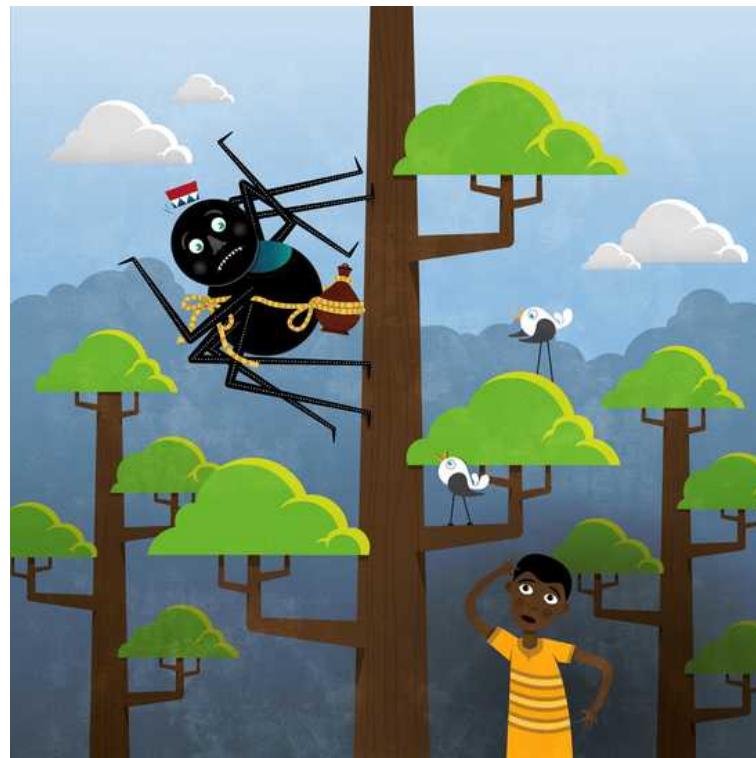
Long long ago people didn't know anything. They didn't know how to plant crops, or how to weave cloth, or how to make iron tools. The god Nyame up in the sky had all the wisdom of the world. He kept it safe in a clay pot.



یک روز، خدای نیمه تصمیم گرفت که این دانش و خرد را به آنانسی هدیه دهد. هر چند که آنانسی به داخل کوزه‌ی سه‌لی نگه می‌کرد، یک چیز جدیدی دید می‌گرفت. این خیلی هیجن انگیز بود!

...

One day, Nyame decided that he would give the pot of wisdom to Anansi. Every time Anansi looked in the clay pot, he learned something new. It was so exciting!



لأنسی حریص بخودش فکر کرد که "من می‌توانم این کوزه را در جلای یک درخت بلند امن نگه دارم. سپس می‌توانم همه‌ی آن را فقط برای خودم نگه کنم!" او یک نخ بلند به دور کوزه پیچند و آن را به دور شکم خود بست. او شروع به جلا رفتن از درخت کرد. ولی جلا رفتن از درخت سخت بود، چون کوزه مدام به زانویش می‌خورد.

...

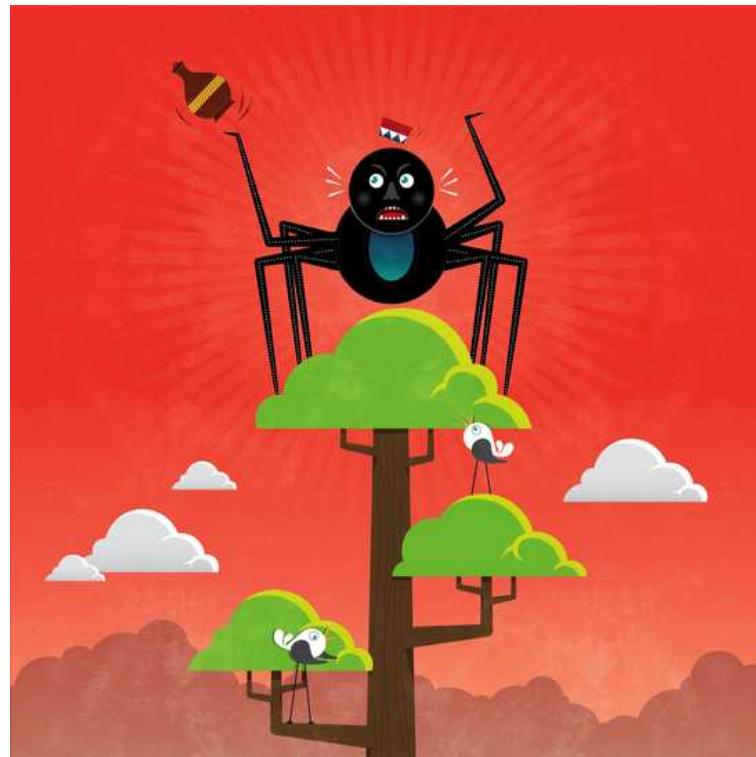
Greedy Anansi thought, "I'll keep the pot safe at the top of a tall tree. Then I can have it all to myself!" He spun a long thread, wound it round the clay pot, and tied it to his stomach. He began to climb the tree. But it was hard climbing the tree with the pot bumping him in the knees all the time.



تهن این مدت، پسر جوان آنسی زیر درخت ایسده بود و آنسی را تهدد می کرد. او گفت، "اگر کوزه را به پشت بسته بودی بهتر نبود؟" آنسی سعی کرد کوزه‌ی پر از خرد را به پشتش بیندد، و واقعه خیلی آشن تر بود.

...

All the time Anansi's young son had been standing at the bottom of the tree watching. He said, "Wouldn't it be easier to climb if you tied the pot to your back instead?" Anansi tried tying the clay pot full of wisdom to his back, and it really was a lot easier.



در یک چشم به هم زدن به گلای درخت رسید. ولی سپس ایستاد و فکر کرد، "من فکر می‌کرم که من کسی هستم که تهم خرد پیش اوست، ولی الان پسرم از من بجهوش تر بود!" آنانس خیلی از این موضوع عصبانی بود. جیبی که آن کوزه‌ی سه‌لی را از گلای درخت به پیش انداخت.

...

In no time he reached the top of the tree. But then he stopped and thought, "I'm supposed to be the one with all the wisdom, and here my son was cleverer than me!" Anansi was so angry about this that he threw the clay pot down out of the tree.



کوزه شکست و به چندین قسمت روی زمین خرد شد. آن خرد برای همه آزاد بود که بتوانند از آن استفاده کنند. و آن این بود که مردم یاد گرفتند که چگونه کندورزی کنند، تکه بفند، ابزارهای فلزی بسازند و تهم چیزهای دیگر که مردم می‌دانند چطور انجام دهند.

...

It smashed into pieces on the ground. The wisdom was free for everyone to share. And that is how people learned to farm, to weave cloth, to make iron tools, and all the other things that people know how to do.



Global Storybooks

globalstorybooks.net

آننسی و خرد

Anansi and Wisdom

Ghanaian folktale

Wiehan de Jager

Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library) (prs)

